سید محمد حسین ملکوتی

هنر و ادبیات متعهد

و

سه نوشتار دیگر:

* در قلمرو داز خود بیگانگیها » ...
* غرب و غربیگری !؟
* گاگشتی در چشم انداز فرهنگ روشن اندیشی

آثار نویسنده :

۱ـ نشستی کاوشگرانه در قلمرو روشن اندیشی (۲جلد)

۲ـ دفتر شعر « سرود خون »!؟

۳ـ بعثت، انقلابی‌درزمان

۴ـ رودی درکویر !؟

۵ـ چشم‌اندازی‌ازرسالتها!؟

۶ـ هنر وادبیات متعهد ... (کتاب‌حاضر)

۷ـ رهبران انقلاب اسلامی (۲جلد)

۸ـ نگرشها ونوشتارها (۲جلد)

۹ـ نگرشی درتاریخچهٔ مساجد وتکایای کرمانشاه

۱۰ـ دانشمندان وشاعران کرمانشاه (به ضمیمهٔ فهرست آثار نویسندگان وسرایندگان کرمانشاه)

۱۱ـ فهرست نسخه‌های خطی‌فارسی و عربی‌کتابخانه های عمومی کرمانشاه

۱۲ـ شکست‌مارکسیسم ،چرا ؟! (۲جلد)

۱۳ـ راه زندگی !؟

---

۵۰ ریال

۲۸۰۹
هـ - مل

میدان توحید
خیابان ... جم
کد ۱۰۵۷۸
تلفن ۹۳۲۱۸۸
کانون توحید

بسمه تعالی

، . . این نوشتار ، پیشکش آنکسانیکه دیرزمانی است در سوك «زندگانمان» اند ! ؟

اشاره :

«هیچ چیز مانند یك درد بزرك ؛
آدمی را بزرك نمی‌کند . »

آلفرد دوموسه ، شاعر فرانسه
« ۱۸۵۷-۱۸۱۰م »

. . . سخن از دردها وزخمهاست، سخنی براستی آمیخته که دردآشنایان‌را «خطابی دیگر» است و«پیامی‌اصالت‌بار» . . . ! از«گران درد »ی صحبت میداریم که « شدن » را مانعی بس دریغ افزاست وهرزمان، « بودنش ! » فزونتر احساس میگردد . آری، « از خود گسستگی » را میگوییم با تمامی زیانمندیهایش ، که آدمیگری را دشمن میدارد و بریدن از « من خویش » را، راز ماندن ! ؟ . . .

از « خود » بریدن ، در پهنه‌های هنروادب، فرهنك واندیشهٔ اجتماعی . . . انگیزشی راستین گشت تا بدین نوشتار بیاغازیم ، هرچندکه انباشته‌ای از ناهماهنگیها ، نارساییها وپیچیده گوییها؛ انگاشته گردد . . .

کرمانشاه-سیدمحمدحسین‌ملکوتی

... شعر و ادبیات و هنر مسئول، نفس کشیدنی است راستین، در «هوایی تازه» و دیدار افقهای روشن و چشم اندازهای پیروزی و ترسیم نقش انسان در باز آفرینی فرد و جامعه! ...

پرچمی است «ظفر نمون» که در دست نسلهای توانگر و ارزش - آگاه، نشان فرهنگی سترگ و اندیشه ای برین و پیشاهنگ است ...

زمزمه ایست که «فریاد» میشود و بینشی است که به «خیزشی» می انجامد! ؟ ...

هنر و ادبیات متعهد

روشنگری هنر و ادبیات

ضرورت راستین تحقیقی اینچنین ؛ در پرتو درك ویژگیهای اجتماعی‌وشناسایی روابط بالندهٔ عمومی‌و آگاهی بررئوس اندیشه ها و خط مشی هـای حاضر ، انگیزشی است کـه « دراز آهنگی » سخنگویی در زمینه ای چنین گسترده را موجب میشود ، که پی‌آمد وفرجام آن ، ضرورتاً حرکت و جنبشی در «ایمانها» ، «تعصبها» « هنجارها » و «اخلاقها » ـ بانگرشی نوین بمنظور ارائه الگوها ، وعرضهٔ نمونه‌ها وچشم انداز حماسه هایی بدیع در قلمرو مقولات اجتماعی ـ است ، واین خود ، درگرو شناخت وبرداشتی عینی‌از امـور، امکانات و شرایط گروهی میباشد و بیگمـان ، مطالعه‌گر به دشواری و بیم انگیزی چنیـن راه وپویشی ، خواهـد اندیشید ! اما نگرشی به درونمایهٔ شعار « دشواری راه ، انکار گر فربودی ولزوم پویایی نیست » ؛ روشنگر مسیرهایی است‌که باید پیموده شوند ! ومقتضای‌این شناساییها، آگاهیها وبینشها ، تاکیدوپذیرش مسئولیتها وتعهدها ورسالتهایی‌است ، برای فراهمسازی زمینه‌های بنیادین « واژگونگری » ها و« جهش » ها. . .

سخن ما در این نوشتار، تنها در محدودهٔ قلمروی آشنا از مفاهیم ادبی، سنتها ونو آوریهایی است‌که با تاریخ وپیشینهٔ هنر

وادب راستینمان، سخت پیوسته اند! این مقال، جستجوگر حماسه ها وپژوهندهٔ رخداد هایی است که در جوهره ودرونمایه های « شعر وهنر » ، وتصویر سازیها وچهره پردازیها وواکنشهای «اندیشمند مردمی» رخ مینماید وبازتابی اصالت بار میبابد، که از طریق « پی کاوی» آن ، راه شناخت راستین « حماسه ها »و آهنگ رشد وتحول پذیری اجتماعی، هموار میگردد . . .

«شعر» و«ادب» و«هنر» مسئول؛ نفس کشیدنی است راستین؛ در «هوایی تازه » ودیدار افقهای روشن وچشم اندازهای«پیروزی» وترسیم « نقش انسان در بازآفرینی فرد وجامعه » ! پرچمی است « ظفر نمون » ؛ که در دست نسلهای توانگر وارزش آگاه؛ نشان «فرهنگی سترگ واندیشه ای برین وپیشاهنگ»است . زمزمه ایست که « فریاد » میشود و بینشی است که به « خیزشی » می انجامد!؟. فرهنگ وهنرمتعهد ، در بسترآرام «مردابی از غفلتها » ، نمی میرد و میکوشد که بسان چشمه ای جوشان ؛ به کویر تشنه کام و تفتیدهٔ «انسان بحران زده » ، جانی دوباره بخشد وبا اتکاء به پیشینه ها و مفاهیم گذشتهٔ تاریخ ملی، به سازندگی « فردایی شکوهمند» و خلاق ، همت گمارد . اینچنین تعهدی، غنودن درانزوای « ظلمت» و « یاس » و« ترس » را دل نمی بندد و در شیبهای فساد آمیز نمی لغزد، سخنی است بحق آمیخته که « حماسهٔ انسان » را در تاریخ ، پاس میدارد و« نگاهی »است آشنا؛ که به چشم اندازهای

پرسش انگیز پویشهای راستین و انسانی ، خیره میماندو به ستایشگری وپاسداشتشان ، می‌نشیند ۰ ۰ ۰

بازسازی ادب پارسی

یکی از شاعران پژوهشگر ، درزمینه تغییر اسلوب ادبیات پارسی وتجدید حیات اجتماعی آن ؛ وشیوه‌ای که بانیازها و خواستهای اصیل زمان ، همساز باشد ، می نویسد :

« مدتها بود که باخود می اندیشیدم : همانا ادبیات پارسی بیش از آنچه ستایشش بزبان وقلم آید ، پسندیده است و همچنین در برابر مردم همه جای دنیا ، همیشه ستوده بوده واینک ، یکتا جنبه‌ایست که ایرانیان رادر نگاه سایر اقوام از یکرو ، آبرومندانه نگاهداشته ؛ ولی تمام این سخنان مارا محکوم نمیداردکه همیشه سبك ادبی چندین صدسالهٔ فرتوت را دنبال کرده وهی بکرات ، اسلوب سخنسرایی سخنوران عتیق راتکرار بنمائیم ! بعقیده من ، هرچه را هرچند خوب ومرغوب ؛ تصور بنماییم بازمیتوان آنرا از آن حالتیکه دارد ، خوبترو مرغوبتر نمود ، ادبیات پارسی هرچندبیش از اندازه قابل ستایش بوده وهست ، باز میتوانیم آنرا بیش ازپیش ، صورت ستودگی وپسندیدگی بیفزاییم . اگر صورت جامعهٔ اسلوب ادبیات پارسی را بکقطعهٔ صحیفه شدهٔ بسیار زیبا فرض نماییم ، بازاز آنجا

که چندین صدسال است که ازعمر این قطعه میرود ، زنگ جریان زمانه ؛ روی نقاشی این قطعه را فراگرفته و شك نیست محتاج بیك جلا ؛ اعنی ؛ بیك اسلوب تازه ایست تا به وسیلهٔ آن صیقلی شده بازمقام و صورت نخستین را بدست آورد . مگر نیست که به پندهمهٔ فلاسفهٔ دنیا در هر آنی ، تمام عناصر کائنات ؛ حتی جمادات هم تغییر حالت پیدا میکند. من هرچند تابحال کاوش کرده‌ام ، هیچ دلیلی بدست نیاورده‌ام که بحکم آن ادبیات زبان پارسی را بیش از جمادات هم غیر قابل تغییر بدانم...!؟

ولی باز با همهٔ این سخنان ؛ با برخی از ادبایی که تازه در تجدید ادبیات ایران ؛ جدیت میورزند ، همآرزو نیستم که آنان تجدید ادبیات پارسی را تبدیل اسلوب آن بااسلوب ادبیات مغرب زمینی در نظر گرفته‌اند و آن را که مینگارند فقط قالب آن عبارت از کلمات پارسی است وگرنه ، تماماً روح وسخنان مغرب زمینی درآن دمیده شده است واین خود باعث میشود که بکلی اصالت ادبیات پارسی زبانی راازادبیات ایران سلب کرده‌اند ودر آینده ، آهنگ ادبیات ایران را رهین ادبای اروپا بدارند وشك ندارم که اجراء کنندگان این مقصد ؛ دربرابر هیئت جامعه ارواح حیثیات ملی ایرانی مورد سرزنش خواهد بود .

پندارمن اینست که بایستی در اسلوب سخن سرایی زبان پارسی ، تغییری داد ولی دراین تغییر نبایستی ملاحظهٔ اصالت آنرا

از دست نهاد. جامهٔ اندام اسلوب ادبیات ایران ،چنانچه فرتوت شده ومحتاج به تغییر است ،بایدازقماشی تازه ودست نخورده؛ درخور اندامش ،جامه‌ای‌آراست ،نه‌آنکه‌کهنه پوش‌جامهٔ ادبیات سایر اقوامش گرداند» ...

ادبیات مردمی

شعر رامقصود اگر آدمگری است
شاعری هم وارث پیغمبری است
« اقبال »

هردورهٔ مشخصی‌ازکلیت تاریخ ادبی ایران ،از ویژگیها ، امکانات ومفاهیم خاص خود؛ برخوردار بوده است .مطالعه و بررسی عینی «پیام» و «اندیشه» و «فرم وقالب» اشعار وادبیات هر مرحله از چشم انداز گستردهٔ ادبی ایران ـوجهان ـ بازگشای راه شناسایی مشخصات ونمودهای تاریخی است که‌در آن ،شعروادب وفرهنگ‌وهنروا‌ندیشه‌و احساس ،شکل وتکامل یافته ...

مثلاجاذبه های اشرافیت‌دوران « غزنوی » ، « خاقانی‌شروانی »، « قاآنی » ، « عنصری » ،« عسجدی » و« منوچهری » را بخود مشغول میدارد ... همچنین است موقعیت ادبیات عرب دوران «عباسی» ... که ضرورت حفظ‌مقام وتوسعهٔ دامنهٔ امتیازات و

نفوذ در اقشار بالای جامعه ! وگذران امورزندگی ازطریق « وابستگی » ، محدودیت احساس وتفکروتخیل وتصویرپردازیهای ذهنی (ایماژها) هنرمند وشاعررا موجب گشت ۰ ۰ ۰

اینستکه ادیبان بدور مانده ازمردم و« نیازها » و« اشتیاقها » و« اندیشه‌های مردمی » ، کارنثرونظم وادبی راکه باید به « مردم » بیاندیشدوآهنگ « پرخاشها»و« سرودها » یشان‌را زمزمه‌گرباشد، بدان انحطاطی سوق میدهند ؛ که جزبه قالب بندیهای صوری و ترکیب وترتیب کلامی آن نمیتوان دل وامیدبست ۰ ۰ ۰

بسیاری ازنویسندگان ، سرایندگان وهنرمندان ، درطول تاریخ ، عوامل گسترش وتوسعهٔ نفوذ آدمیگری ، انسانگرایی و دردمندی وحس مسئولیت پذیری را درپهنهٔ ادبیات وفرهنگ دیرپای‌جهانی ، تقویتی‌راستین نموده‌اندواین ، فزونترازهرچیزدیگر ، بدانروی‌بوده است که : «بگفتهٔ آن متفکرفرانسوی ، دیگرهنرمند- وهرپژوهشگرواندیشمندراستینی - تماشاچی میدان سیرك نیست ، اودیگربرسکوهای گرد میدان به تماشای نبرد بردگان ننشسته است ، بلکه خود درپهنهٔ میدان‌قراردارد ۰ ۰ ۰ » ۰ ۰ ۰

یکی ازپژوهشگران ادبی ، اینچنین به بازنمایی رسالتها در قلمرو ادبیات معاصرپارسی می‌پردازد :

«اولین‌مشخصه ای‌که درادبیات‌معاصرفارسی ، بطوراعم -چه درشعر وچه درنثر - بچشم میخورد ، یك صف آرایی همه جانبه ، صف‌آرایی میان

کهنه ونو ، میان پیروجوان ، میان نسلها ، میان‌طبقات ، میان‌خوش‌بینی وبدبینی ، میان‌تمایلات متضادودیدهای‌متخالف ، بهرصورت صفهادرادبیات فارسی مشخص است ، درست است که این صفهـا مدتی است‌که در دنیای سیاست ، بهم‌خورده ؛ یعنی همه چیزش قاطی شده ، اما ادبیات ؛ دورغ نمی‌گوید . ادبیات ، دنیای صمیمیت است ، ناچار صراحت دارد . ناچـار هرکس یک‌طرف ؛ بیشتر نیست وبیش از یک طرف هم‌ندارد . . . البته این‌صف آرایی تنها میان نسلهانیست ، میان‌طرزفکرهـاهم هست ، میان مسایل مختلف هم‌هست . . . این صف آرایی در وظیفه نویسنده وشاعر هم پیش آمده است ، درپیامی‌که دارد ومیدهد . . . »

اینگونه برداشتهای‌اصیل‌ازمفاهیم ادبی وجایگاه وموقعیت ویژهٔ آنان درمتن جامعه ، بنحوبارزی ازشدت‌گرایش به‌نوسازی وبازآفرینی وارثهٔ طرحهای نوین برای‌تکامل ادبیـات‌کـه میبـاید دارای‌جنبهٔ پاتولوژیك - Pathologic - (دردشناسانه) اصیلی نیز باشد، حکایت‌می‌نماید. «اندیشمندی»، از ادبیات تعبیربه«برخوردی بـامسـائل حیـات یعنی مواجههٔ آدمی بـازنـدگی آدمی‌که ورای خوردوخواب‌وخشم‌وشهوت ، غم‌دیگری هم دارد» ،نموده است . . . بنابه نگاشتهٔ سارتـر :

«ادبیات ؛ دردنیای گرسنه چه معنی‌و مفهومی‌دارد ؟ ...
اومیگویدکه‌ادبیات‌هم مانندا‌خلاق ، باید جهانی‌وهمگانی باشد، بنـابراین اگرنویسنده‌ای بخواهد روی سخنش بـاهمه باشد وهمه اثراورا بخوانند ، بایدخودرا درصف‌دومیلیارد ؛ گرسنهٔ‌جهان‌قرار دهد ! »

... وآنجاکه « ناپلئون » می گوید: «من ازیك روزنامه نگـاروناویسندهٔ زبردسـت ، بیش ازصد هـزارسربازمسلح میترسم ! » به چنین رسالتها واصـالتهـایی می اندیشدکه جوهرهٔهرکار مردمی هنری وادبی را تشکیل میدهـد . رسـالتهایی که هنرمند ، شـاعر و ونویسنده وروشن انـدیش را به « حضور ، درزمـان خویش » فرا میخوانندواورا به تحلیل وبیان کمبودها ، راههای درمان ورهایی وتشریح نیازهای برین وتکامل یافته انسانی وامیدارند .

*

«طرح انسان انتزاعی ، انسان برکنار ازمسائل اجتماعی ، ازکهنه ترین وفرسوده ترین مسایل فرهنگ بورژوایی اسـت که بعضـی از شاعران ، آنرا چون کشف جدید و مهمی ، تحویل خلایق میدهند! در برابر ، بعضی از شاعرانی که متوجه مسایل اجتماعی هستندبنحو تأثر انگیزی از هنر شاعری ، غافلند ... برای ادبیات وهنر ملتزم الگوی خاصی وجودنداود ، اگر مسایل اساسی اجتماعی محدود اسـت ، طـرح هنـری آنها محدود نیست . میتوان در این باره ، شطرنج رامثال زد که خانه‌ها محدود است اما امکان نوآوری ، بسیار . »

رسالت گریزی پاره‌ای ازروشن اندیشان ودست اندرکاران

ادبیات وهنر ، بویژه آنانی راکه اندك احساس اصیلی درخویشتن می یابند؛ وامیدارد که‌در توجیه‌اعمال وکنشها وشیوه‌های‌خویش به آرمـانگریها وارائـهٔ اندیشه‌ها ، مکتبها وفلسفه‌های نامعقول ، همت گمارند ومثلا : زمزمه‌گرشعار«هنر برای‌هنر» «ادبیات برای ادبیات» و... گردند. «اندیشمندی»؛ژرفکاوانه ،درچهـره پردازی وجداگری گروههای اهل قلم ،چنین اظهار نظر میکند :

«یکی از قلم،کوه سینایی ساخته‌وسالهاست به جستجوی قبسی در آن‌حدود می پلکد ! دیگری همرنگ جماعت شـده ، چرا که قلم را اسـب وعـلیق پنداشته. دیگری‌از آن نردبانی ساخته،دیگری بوغ رذالت‌را برگردن نهاده ...دیگری بدور بین قلم ،تاسر دماغ را بیشتر نمی بیند .دیگری پایین‌تنه را صحنهٔ اصلی حوادث‌روزگار کتبی خود کرده .دیگری قلم راغلاف‌کرده وشمشیر را ازرو بسته ودر صف عملهٔ شیطان !در آمده واما صف جوانان بی‌اعتنا به‌اینهمه پیران وپیشکسوتان ،در دنیای‌کوچك خود درجا میزند ، همچومحبوسی که صبح تابه شب راه میرود ،اما همان‌در اطاق سه‌در چهار زندان ؛تا دست‌کم قدرت رفتن‌را فراموش نکند . »

نویسنده وهنرمند وشاعر متعهـد و مسئـول ،راهی جز ایثار گری‌وپرورش‌اندیشه‌های‌بارآورانسانی و بیان‌حقایق ورخدادهای عینی زندگی نمـی جـوید و درهر طریق ومسیری ونقطه‌ومـکانی، به حق گویی می پردازد .

بقول «سنایی» :

سخن کز بهر حق گویی ،چه‌عبرانی چه‌سریانی
مکان کـز بهر حق جویی،چه جابلقا چه‌جابلسا

پیشینه‌های احساس هنری

حس «زیبایی شناسی»، که‌روشنگراساس یکی از امتیازات برجستهٔ‌انسانی‌است، خودبخوبی؛ «ورجاوندی» ریشه‌های «احساس هنری» را درساختمان روانی وفضای ذهن بشری، تثبیت می نماید ...

اما در طول تاریخ اندیشهٔ گسترش یابندهٔ نوع انسانی، هنر در مراحل نخست وتکاملی خویش، چهره‌های‌گوناگون وشیوه های متنوع بیان را یافته است و همین خود، هماهنگ باافزونی اوقات‌فراغت عمومی، از ادوارگذشتهٔ‌تحول اقتصادی واجتماعی تا پس از انقلاب صنعتی، به وسعت یابی وتوسعهٔ نفوذ وارزش زایی خویش؛ پرداخته؛ تااینکه از امرفرعی ای‌که در جنب و حاشیهٔ امور دامنه دار زندگی اجتماعی، از «کمال گرایی» و پویایی درخوری، بی بهره بود، به‌گسترهٔ‌فرهنگ‌جهانی، راه‌یافت ودر قالب اسلوبها، سبکها ومفاهیم ویژه‌ای، انعکاس‌پذیرفت...

«منشأبیواسطهٔ اثر هنری؛ خود آگاهی فرد است. با این همه هر قدر بیشتر با فرهنگ عمومی ملتی یا عصری‌آمیخته وبا آن یگانه شده باشد اهمیت بیشتری کسب میکند. در هر کار هنری، دو عامل مطرح است،

یکی خواست وارادهٔ فرد ودیگرنیازمندیهای جامعه. فرد میتواند آثارهنری برای خود پدیدآورد ، اما رضایت و خوشنودی کاملی که هنرمند از آفریدن اثر هنری احساس میکند ، زمانی حاصل میشود که موفق شود جامعه را راضی به پذیرفتن آفرینش خود سازد . اما جامعه ، معمولا آگاهانه بر آثار هنری قضاوت نمیکند ؛ بلکه آنها را در جریان فعالیتهای فرهنگی معمول خود می‌پذیرد ، یا رد میکند . آنها را میپذیرد ، زیرا بصورت چیزهائی که به کاری میآیند یا تماشایشان‌خوشایند است ؛ اورا بخود جلب میکنند این کشش جز ارتباطی سطحی بین هنرمند وتماشاگرنیست . نوعی احساس یا هیجان عمومی، طوری برجامعه عمل میکند که آنچه هنرمند می‌آفریند وچیزی که جامعه می‌پسندد در هر زمان به صفتی شاخص ، ممتاز است‌که در وحدت شیوه وسنتی‌که از مختصات یك دوره‌یا ناحیهٔ خاص ـ یا به‌عبارت دیگر از متعلقات یك مرحلهٔ اقتصادی ویژه ـ شناخته‌میشود ؛ منعکس است . » (۱)

تعهد هنری

در زمینهٔ انگیزه‌کاوی وریشه‌یابی ومحتوی شناسی احساس هنری ،هنر وتعهد اجتماعی ،هنروفرهنگ اصیل ملی ،هنر پیشرو وهنرارتجاعی‌وخرافی ،هنرناب ،هنربرای‌هنر ،هنردرخدمت‌سیاست و . . . بسی سخنها گفته و نظرها ارائه کرده‌اند .«اسکاروایلد» ، از هنر بعنوان « کلید فهم زندگی» یاد میکند ودر خصوص «خود ـ پنهانگری »اهل هنر میگویدکه : «هنرمند باید هنررا آشکار وخود

۱ـ هنر واجتماع ، هربرت رید ، ص۱۱۳

را پنهان بدارد» ، گاهی نیز به تعبیر «افلاطون» ؛ هنر ؛ کوششی بمنظور ایجاد عالمی خیالی و ایده آلی در برابر دنیای عینی میگردد. «بتهوون» ، ویژگی هنر خویش را در اختصاص آن به سعادت بیچارگان و رنجبران می‌شناسد و هدف حقیقی هنرمند را تکامل پذیری اجتماعی میخواند .

در رشته‌های متنوع هنری که مذکور افتاد نیز ، آگاهان وپژوهشگران به ارائه گری اندیشه‌ها و احساسهای خویش پرداخته‌اند ومقولات مختلف آنرا به ارزیابی گرفته‌اند. مثلا «شکسپیر» ، رسالت «تآتر» را در انعکاس بخشیدن به شکلها وارزشهای زمان ، قلمداد نموده است و . . .

به اعتقاد «برشت» ، نویسنده وهنرمند راستین را پنج مشکل و رسالت است : دلاوری گفتن حقیقت ، هوشیاری بازشناسی ، ساختن حربه‌ای ازحقیقت ، توان شناخت حقیقت وبسیاری تدبیر.

*

«کارل هتش» ، استاد تاریخ هنرچکسلواکی میگوید : هنر نمیتواند سفارشی باشد. مسئولیت هنرمند نسبت به خودش و اجتماعش ، درونی است ، اینستکه مسئولیت را نمی شود در چهارچوب سیستم وشیوهٔ خاصی ، به اوتحمیل کرد . هنرمندی را که زیرچنین شرایطی ، کارمیکندنمیتوان ، به‌معنای راستین کلمه ،

هنرمند دانست، زیرا امرتحمیل، نفس وجوهرخلاقیت را ازاصالت ووابستگی به ریشه‌های فکری درونی میندازد.

او میگوید: هنرمند باید، شاعر وپیامبر باشد نه سخنگو و تبلیغاتچی»!

«کالین چوا، نقاش شوروی میگوید: هنر برای هنر، چیزی‌است که فقط بدرد لذت بردن خودهنرمند میخورد.»

«بقول سارتر: هنر بورژوازی‌یا وسیله است یااصلا وجودخارجی ندارد، زدست زدن به‌اصول، می پرهیزد؛ مباداکه این‌اصول از هم بپاشد وبریزد» (۱) ...

بهر حال، الهام گیری واثرپذیری جوهرهٔ هنری از «مردم» ونیازهای راستین اجتماعی، ضرورتی است انکار ناپذیر؛ که هنر را به اوج تکامل وبالش خویش؛ هدایت و رهنمونی میکند.

اندام فکری هنرمند

«درهنر؛ عالیترین سبکهابیان
بزرگترین طغیانهاست»
«کامو»

... ودر پایان این سخن، بگونه‌ای‌شتابنده؛ از نگاه «بینشمندی» به اندام فکری هنرمند؛ مینگریم:

۱ـ به کتاب ـ لحظه های کوتاه ـ اندیشه‌های‌بلند ـ بنگرید.

«... در جوامع بورژوازی ،هنر از اصل خود و وظیفه‌ای که‌در ارتباط با فرهنگ اجتماعی دارد ،جدا میشود ووسیله‌ای میگردد بی هدف ،ویکی ازعناصر روابط معیشتی هنرمند ... در اینگونه جوامع ،هنرمندان را میتوان به‌سه گروه مجزا ازیکدیگر ،تقسیم کرد : هنرمندانی که بازده کار خود را به‌لحاظ زندگی مرفه و روابط وارج بهتر وبیشتر معیشتی ـ می‌فروشند !! ـ که به‌این دسته ،میتوان هنرمندان‌بی‌ریشه گفت ،که‌پس ازخاموشی ؛نامشان نیز چون آثارشان میمیرد ...دوم : هنرمندانی‌که صرفاً به هنرناب می‌پردازند وکاری به چگونگی روابط وکنشهای اجتماعی ندارند وهنررابرترازشعورحتی خواص ومسایل اجتماعی میدانند ...

واما سومین گروه، هنرمندانی هستند ؛بی‌هیچ انتظاری از جامعه‌درموردپذیرش‌خویش ،به‌رفتاروتضادهای‌جامعه‌روی‌میآورند وکارشان، پرکردن خلافرهنگی وافزایش شعوراجتماعی‌است...»

*

سخنگویی ازویژگیهای‌هنر معاصر ،خودبه«جسارت!»و فرصتی دیگر ؛ نیازی راستین‌داردوما رااکنون ،سر آن نیست که به بازنمایی‌مشخصات منفی وجوانب ناموزونی که‌درقالبها؛اشکال وشیوه‌های پرتنوع هنری این زمانمان نمودار است ـ وبس درد انگیز ودریغ افزا نیزهست ـ بپردازیم ...

اندکی باتو بگفتم غم دل ؛ترسیدم

که دل‌آزرده‌شوی ورنه‌سخن‌بسیاراست

...هوای « شدنی تازه » ؛ در سرمانست و
آتش « عشقی سرکش و امید آفرین » ؛
درفضای دلمان ؛مشتعل .از «سردی‌یأس
آور حال » ؛ توان رفتن به کانون گرم
« خودیابی »،هنوز هم‌هست . . .
...باید از حماسه ها، شعرها آفرید و از
تاریخ ، فلسفه ها دریافت واز روان
انسانی به « چشمه‌ای زایا » رسید ...
...وبهرحال ، باید به کار «کاوش‌انسان »
نشست‌وبجستجویش، که‌بس‌ناپیداست...
...پس بیایید تا اصیل مایه های فرهنگ و
تاریخمان‌را؛نا بخردانه ازدست‌ننهیم...

درقلمرو«ازخود بیگانگیها»...

شناخت مفاهیم فرهنگی

مطالعه وبررسی محتوای اساسی زندگانی اجتماعی و خصوصیات متعلق بدان ، آغاز آشنایی عینی بامقوله‌ای بس مهم و بنیادی درتشکل و وحدت‌ملی و قومی وپاسداری ارزشها ومفاهیم مشترك نژادی ، بشمار میرود که از آن به مجموعهٔدستگاهها و نهادهای فکری وفرهنگی یك جامعه یاگروه میتوان‌تعبیر نمود.

« تیلور در کتاب فرهنگ نخستین خویش ، فرهنگ را مجموعه‌ای پیچیده از شناختها ، باورداشتها ، هنرها، اخلاقیات ومقررات‌وضوابط ، عرف وعادت وجمیع توانایی‌ها وخوی و خیم‌ها که انسان به کسب وآگاهی بر آنان میرسد ، تعریف وتشریح مینماید .»

تذکر این نکتهٔ ویژه ؛لازم وضروری است که جداگری قلمرو فرهنگ ومعنویات، ازدامنه‌ها وزمینه‌های دیگر نهادهای اجتماعی وبالاخص روشهای سیاسی ـباژرف نگری در ماهیت رخدادها وجریانات معاصر ، در مقیاس گستردهٔ جهانی ـامری است اشتباه آمیز ، که بررسی وپژوهش عینی ومطالعهٔویژگیهای فرهنگی امروز را به انحطاط واختلال ، میکشاند ...

در شرایط‌حال ، هجوم ویرانگر فرهنگ‌بازرگانی وبازاری

غربی وتسلیم خود باختگان فراوانی از اقشار گوناگون اجتماعی؛ به جوانب و ابعاد ومشخصات منفی ومخرب و مبتذل آن ،روشن اندیشان ودردمندان را به کار شناسایی انگیزه‌های مؤثر وواقعی چنین گروشها وباورها ونتایج زیانبار ناشی از اشاعه وتوسعهٔ شیوه‌های مربوط بدان ؛ واداشته‌است وتوجه وتاملی درضرورت بازگشتی آگاهانه به‌درونمایه‌های فرهنگ مترقی وانسانی راباعث آمده واز آن،مسئله‌ای حاد وحیاتی ،ساخته است ...

کوتاه سخن ،اینکه « فرهنگ بازرگانی » درمردم و خواست ونیازشان ،بی ریشه است وتنها به مسخ ومحو ارزشها و تخدیر وتحمیق وعقل گریزی ، می اندیشد ! حال‌آنکه فرهنگ اصیل وانسانی ،از ویژگیها و درونمایه های‌سازنده‌و راستینی برخوردار میباشد که چشم انداز انسانی در پرتو آموزشمایه‌ها وعملکردهایش ،گسترشی عینی ؛میبابد ...

*

«فرهنگ ، یا یاددادن «آمیغها» ودانشها به جوانان ، بهر اینست که درزندگانی،بینابباشند . لیکن دراین میان ، یك نتیجهٔ گرانمایه تری نیزخواسته میشود وآن ، اینکه روانها نیرومندگردد وبه هوسهاوخویهای‌پست جانی ، چیره باشد . این ، یك خواست

بزرگتر دیگری است و فرهنگ در معنی والاترش بهر این نتیجه میباشد...

آدمی دارای دو گوهر است : گوهر تن وجان ، باهوسهای گوناگون وباخویهای پست خودخواهی وخودنمایی وآزوخشم و کینه وبرتری فروشی وگردنکشی وجدا سری وستم وچاپلوسی و مانند اینها وگوهر روان ، باخردوفهم و اندیشه و«فرجاد» وآزرم وشرم وبا «سهشهای» گرانمایهٔ نیکخواهی و غمخواری وداد ـ دوستی وآبادیخواهی وآمیغ پژوهی ومانند اینها . . .

این دو گوهر ، باآنکه توأم است ؛ به «آخشیج» یکدیگر میباشند وهمیشه باهم ، در کشاکشند ؛ که همچون دو کفهٔ ترازو ، اگر یکی بالارفت ، آندیگری پایین خواهد افتاد . . .

یك نتیجهٔ بزرگی که از فرهنگ ، باید بدست آید نیرومندی روانها وخردها میباشد . . .» (۱)

ازخود گسستگیها !؟

همچو «نی» خودرازخود کردی تهی
بر نوای دیگران دل مینهی
«اقبال»

گسستگی ازریشه‌های فرهنگ وتاریخ ملی وعدم آگاهی ازدرونمایه ها وباورد اشتهایی که سازندهٔ اساس اشتراك وپیوند

۱ـ فرهنك چیست ؟ ص ـ ۱۸ ـ ۱۷

اجتماعی ونمایشگرتحولات وتغییرات‌پیگیری است‌که در محتوا و قالبهای متنوع « احساس » و« اندیشه » و « فرهنگ » جامعه ، رخ نموده است ، آنچنان تاثیرشگرف منفی‌ای در « بن مـایه‌هـا » ی شناخت و برداشت‌اجتما عی ما ـ که ضرورتاً به مسیر بهره یابی از مایه‌ها وریشه‌های عینی واصول‌علمی راه خواهندگشود ـ داردکه موجب « دیگرشدن » نتیجهٔ طرح وبرنا مه ریزی وسا زماند هی و آرایش‌ابعادوجوانب‌ذهنی- Subjective -وعینی- Objective - آنان میگرد د. جستجو گری وپژوهش‌ارزشها، باورها، وفرادهش « سنت »هایی‌که‌جامعه رابدانان مهروپیوندی‌سخت استواراست، همراه فراگیری‌عرضه‌هاوتجارب‌دیگرحقیقت‌پژوهان‌وفراهمسازی زمینه‌های مقدماتی واصولی‌انطباق واقعی آندو ، بمنظوردستیابی به آرمانها و شا هکا مها ی مردمی ، که در خواستها ونیا زها و وانتظارهای عمومی ، پایه واساسی «وَرجاوند » وانسا نی داشته باشد ، مر حلهٔ نخست و بنیادین شناسایی و یژگیها وخاصه های مجموعهٔ بافتهاونهادهای اجتماعی‌رادربرمیگیرد . تحکیم زیربنای ادراکات و«نگاره » های ذهنی وگذار ازمراحل شناخت حسی و منطقی فرهنگ واصالتها و ارزشهای ویـژهٔ آن ونگرشی عینی در بنیادها ، ساختها ومشخصات اقتصاد اجتماعـی و درجهٔ رشـد و « فـرایـازی » و گستـرش جـوانـب صنعتـی و کشـاوزیش در کنارتوجهی علمی به اساس تقسیم بندیهای طبقاتی ، تضادها،

شکافها و موقعیت هر یك از گروههای اقتصادی ـ اجتماعی ، به دریافت و برداشت و بینش راستین ما ؛ پویایی و «پیش آگاهی» مطلوب را منتقل میسازد . شناسایی کاوشگرانه ، تجربه‌وطراحی و آزمایشگری ؛ موجبات افزایش توانمندیهای کمی و کیفی مارادر جهت تحقیق علمی مسایل و کمبودها و باورها ؛ فراهم میاورند .

کاوشی در رخدادهای فرهنگی تاریخ و پیشینه های نیاکانی که مهر وطن و عشق پاسداری مواریث کهن و ارزشهای اصیل انسانی رادر محتوای وجود خویش داشتند ودر فراز ونشیبهای تاریخ ، روشن اندیشی خویشتن رادر جلوه‌ها ومظاهری متنوع ، نمودار ساختند ، مارابه ذخایر تجربی و گنجینهٔ رهنمودهای عملی و پویش سازندهٔ اجتماعی و استحکام پیوندهای ملی و ضرورت جانبازی و ایثار ـ گری درراه حفظ و سازندگی منش مایه‌های انسانگرایانه ؛ راه‌میبرد .

بنابر این ، مجموعهٔ شناساییها و باز بینیهای تاریخ ملی و حماسه‌های جاودان بشری ؛ درکنار ژرف اندیشی‌ها وصوابدیدهای علمی امروزین ، به غناو ارزش و اعتبار کوشندگیها ؛ واصلاحگریها ومردم آمیزیهایمان بدانسان که مطلوب نظر است ؛ میافزاید ...

تسامح و عدالت گرایی

ودیگر ارزشهای انسانی تاریخ ایرانی

مطالعه و کاوشگری در «روند» های پیاپی تاریخ این مرز

وبوم ،در ادواربهم پیوستهٔ باستانی واسلامی وبازیابی جوهره‌های اصیل انسانی در « فرهنگمایه » ها وآداب و عادات ورسوم اقوام مختلف ایرانی ،نشانگر حاکمیت نوعی دموکراسی توده‌ای- ونه بورژوایی وتوتالیتر ! - برروابط داخلی و بین‌المللی جامعهٔ دیرینه سال وپایدار ماست که‌با پاسداری حقوق بشری وآزادی اراده‌و ایمان واندیشه‌و عمل و کوششهایی نستوهانه درراه تکامل‌تفکر انسانی وفرهنگ‌جهانی،موقعیت ممتاز وویژه‌ای را درپهنهٔ تاریخ بشری احرازنموده. مبتنی برچنین « نگره » هایی است که پارسیان درجریان نفوذی بدور از اندیشه‌های جنگبارگی وواقع ستزی ،در «بابل»،به ابلاغ وانفاذ شیوه‌های مردمی و« سره » درسررشته‌داری وکشور گشایی پرداختند ونمونه‌های رسا وبرین فلسفهٔ اجتماعی و سیاسی خویش را به مردم شرق نزدیك ، ارائه نمودند .هنگامیکه یك پژوهشگر به‌مطالعهٔ قیاسی امپراتوریهای «کورش» و«داریوش» وسیاستهای ویرانگر چهانخواران « آشور » و « بابل » می‌نشیندو سیاست « تسامح کورشی » راکه نمایندهٔ روح اندیشهٔ عمومی ایرانیان پاك اندیش و « نماد » فرهنگی متکامل و انسانی متعالی و متحرك‌است ،مینگرد،بگونه‌ای‌بخردانه‌به ستایشگری‌پویایی‌فرهنگ وتاریخ پارسی ،که آمیزه‌ای‌از سازندگی وانسانیت‌صادقی‌است، اجبار میبابد .

درشرایط امروز بین المللی وبحرانهای سیاسی ای‌که‌مولود

عدم رعایت موازین طبیعی وانسانی وناشی ازتسلط ناخوشایند سرمایه داری انحصاری « امپریالیسم » برجمیع امور فرهنگی ، اقتصادی وسیاسی است ، احساس نیاز به فراگیری مجموعهٔ شیوه‌هایی که نظر اندازهای آنان رادر تواریخ شرقی - و بویژه فرهنگ ایرانی - میتوان یافت ؛ شدت وضرورت فزونتری مییابد ادامهٔ شگردها ، باورها و خاصه های فرهنگ دیرینهٔ پارسی رامیتوان‌در ادبیات وفلسفهٔ اسلامی ایران ؛ بنیکویی دریافت .

عرفان راستین ایرانی که حامل اندیشه‌ها ونگرشهای سالم وانتقال‌گر شیوه‌های‌انسان‌شناسی‌وجامعه‌شناسی‌نوع ایرانی‌بشمار میرود ، پیامی است همگون‌وهمساز بانیازها ودردهای امروزمان که میتوان آنرا برشرایط وامکانات اجتماعی معاصر ، بنحوی سنجیده ومنطقی تطبیق داد . در ادبیات حماسی وبزمی ودیگر اندیشه‌های ایرانی -واز آنجمله‌بینشها وتفکرات مذهبی ما- توجه به ابعاد انسانی ومعیارهای اخلاقی فرد وجامعه ، از برجستگی مطلوبی‌برخوردار است . . .

واینها خود به تنهایی ، فرا همساز زمینه‌های بایای پذیرهٔ جوهره‌های برین تاریخ وفرهنگی ، اینچنین است .

نمودارهای تاریخی

شکست سپاهیان‌ایرانی ، ازپیام آوران «عرب» در سال ۲۱

هجری ، بنیادیترین تغییرات ودگرگونیها را درفرهنگ وجامعهٔ پارسی ، پی‌افکندواعراب رادر این‌سرزمین ، میدان وامکانی‌دست داد تا بر ایرانی ، فخر فروشد وبه انکار«جوهر ملی»اش بنشیند . مظاهروجلوه‌های‌رسوای‌اعمال اینچنین تبعیضات‌وتفاخراتی‌را ؛ نه تنهانسبت به‌ایرانیانی که‌میراث‌دارغنای فرهنگ‌وگستردگی‌اندیشهٔ خویش بودند ، بل درخصوص دیگراقوام وملل نیز در چشم‌انداز تاریخ میتوان ، عیان یافت .

درزمان «بنی‌امیه» ، که ایرانیان رادخالت وشرکتی درامر سر رشته داری وتنظیم امور کشوری ولشگری نبود و آنچه را که اعراب از او می‌طلبیدند ؛ تنهافرمانبری و اطاعتی جاهلانه بود ، برایران وایرانی ستمهایی اینچنین خصمانه ؛ گران آمد . ملتی‌که از «اوستا» تا «خداینامه» اش ، نمایشگر حس ملیت وافتخار فرهنگی بود وخود را دریوغ «انیران» (۱) تاریك‌دلی میدید ، تاب وتوانی راکه تنها تسلیم به جوانب منفی حکومت وجامعه‌و تعصب عرب ، میتوان خواندش وبردگی ای ننگین ، از دست نهاد. ایرانی که‌حاکمیت «هخامنشیان» را بر «سی‌امت» که هر یك را زبانی و باوری ویژه بود ؛ در ذهن داشت ، تحمل تحقیرها و تبعیضهای

۱- انیران ، ازاوستایی - Anairya - ترکیب یافته‌ازan (علامت نفی) وجزء دومش بمعنی ایرانی . جمعاً بمعنی بیگانه و غیر ایرانی . در پهلوی - Aniran - ودر پارسی ، «انیران»و مخفف آن «نیران» بمفهوم «بیگانه وغیر ایرانی» است . «برهان قاطع - ج ۱ - ص۱۷۹»

عرب، دشوار مینمود .

افکار و آمال حماسی و مفاخر پیشینیان، در چنگال بیگانگان، آهنگ زوال داشت و انعکاس آنهمه واقع‌ستیزی عرب، «انفجار»ی بود که در کار جامعه و ادبیات منثور و منظوممان ، رخ نمود و در قالب «نهضت شعوبیه» بمراد بازپس گردانیدن اعتبارها و ارزشهای در حال فراموشی، جای گرفت . «اسماعیل بن یسار» ، از موالی! و ایرانیان « بنی تمیم » در مقابل اندیشهٔ توسعه طلب و تبعیض گستر عرب، به ایران خود و اجدادو فرهنگ خویش، نازید و این یورش به معیارهای کاذب عربی را به قیمت « به‌آب افکنده شدن خویش» تضمین کرد ! ...

کوشندگی بمنظور انهدام سیادت عرب در ایران و تعدیل امور حکومتی و پاسخگویی به خواستها و نیازهای مردمی، آغازی پرشکوه یافت . زمینه‌های ذهنی و عینی « خاستنی ایرانی » ، علیه طمعکاران و آزمندان سلطه جوی عرب که ازمفاهیم اصیل فرهنگ اسلامی، بیگانه بودند ، فراهم گشت ...

بازتابهای رسای این خیزش همگانی ؛ در افکارعمومی آنزمان و نیز درادبیات آغاز دوران اسلامی ایران، درخور بررسی و تحقیق مفصل است ...

*

کوشندگی روشن‌اندیشان ایرانی درجهت پاسداری روایات،

داستانها ، حماسه‌ها و پیشینه‌های افتخار آفرین تاریخی ، تا بدانزمان که در قلمرو اعمال نفوذها و تعصبات خشکیدهٔ پیروان سیاست عربیت واقع نگشته بود ، ادامه یافت . بعنوان مثال ، میتوان از نواحی مشرق ایران ـ خراسان ، سیستان و ماوراءالنهر ـ که کوتاه زمانی از قید رقیت و تبعیت کوراندیشانهٔ حکومت مرکزی و عمال و ایادی آنان بدور ماندند ، سخن گفت که در حفظ آداب و عادات و زبان و دیگر مظاهر استقلال فرهنگ ملی خویش ، توفیقی ویژه یافتند. در طی اواخر قرن سوم و سدهٔ چهارم ؛ خراسان را نهضتی فرهنگی که در آن عشق و امید به باور داشتها ، حماسه‌ها ؛ داستانها و کتابهایی ، ـ که هر یك نموداری رسا از تلاش مشترك نسلهای آگاه و اجداد کوشا و فرمایه بودند ـ موج میزد ، در بر گرفت و شخصیتها و بزرگمردان ادبی چون «مسعودی مروزی» ، «دقیقی» و «فردوسی» را به کار ستر گ رهایی فرهنگ و ادب پارسی از حمله‌های دیو آسای تعصبها ، ستیزشها و کینه‌ها ، فراخواند .

« غلبهٔ ترکان» ، گویی که زایشگر دوران سقوط و بیمایگی و بیماری حماسه و تاریخ و مذهب ایرانی است و اینستکه تعصب ، وسعتی ابلهانه میابد و کار پذیرش خرافه‌ها و حماقتها ، رونقی ویرانگر نیز ...

« با تسلط نژاد ترك بر ایران ؛ مجاهدات ملی ایرانیان که تا اواسط قرن چهارم ، بشدت ادامه داشت همه نقش بر آب و راندن

گشتی درسراب گشت :

خونهای پاك مردانی چون « ابومسلم » و « مقنع » و « بابك » و « مازیار » ونظایرایشان که بامید رویانیدن درخت برومند استقلال واحیاء ملیت ایران، برخاك این سرزمین دیرپای کهنسال ریخته شده بود ، همه بی ثمر گشت . مجاهدات «یعقوب» ولشگرکشیهای «مرداویز» وشب‌زنده داریهای « فردوسی » ورنجها وزحمات « ابن مقفع » ویاران او وتدابیر « برمکیان » و«آل سهل » ودیگرآزاده مردان ، جملگی بیهوده شد وملت ایران، اندك اندك، غرورملی و تعصب نژادی خودرا ازدست داد وکاربجایی کشید که خونریزانی چون « چنگیز » و « هلاکو » و« تیمور » راکه بویی ازمردمی بمشام ناپاکشان نرسیده بود ، برگزیدهٔ خداوند وخداوند ایران شمردند . . .

هرچه ازقرن سوم وچهارم دورتر ؛ شویم برشدت اینگونه افکار و ضعف وانحطاط عوامل «ملیت» ، افزوده میشود تابجایی که مفهوم ملیت تدریجاً به درجات فراموشی نزدیك میگردد وتقریباً ازمیان میرود.»(۱)

انسانشناسی فرهنگی

درتبیین اساس و عوامل پیدایی مجموعهٔ ویژه ای همچون «فرهنگ» ، توجه به اصول زایندگی وآفرینشگری نوع انسانی ، در

۱- حماسه سرایی در ایران - ص ۱۵۵

مراتب مقدم پژوهش وبیان علمی ؛ قرار میگیرد ...

گاهی فرهنگ را مؤثرترین عامل ظهور و رشد تمدن بمفهوم کلیت پداید تکنیکی ومظاهر مادی حیات اجتماعی، می ـ انگارندودر پس تقسیم بندی اصولی آن به فرهنگ عامه وفرهنگ خواص ، به بازتابهای ویژهٔ آندو در تشدید و تسریع امر وحدت واشتراك ملیتها واقوام ونژادها نظری خاص می اندازند. گرایش به فرهنگ سنتی وعامه؛ بقصد بازشناسی علمی محتوای زیربنا ـ های کهن و کلاسیك که درظاهرسازی و پیدایش ویژگیهای این دوران خاص تاریخ، از نقش وتأثیر قاطعی برخوردارند ، بمثابهٔ جریانی اصیل درمجموعهٔ روابط وآگاهیهای فرهنگی ماتلقی میگردد. در طول تاریخ به جلوه‌های ثمربخش چنین گروشی ، برمیخوریم که حاصل تحقق واعمال آنان، تحکیم مبانی اتحادواتفاق اجتماعی ونفوذعناصر اصیل فرهنگی دیرینه سال؛ در ساختمان روانی ومادی جاری، محسوب میگردد ...

مثلا در خلال رشد و توسعهٔ نهضت نوزایی ـ رنسانس ـ که زبان لاتین، وسیلهٔ بیان وتفهیم وتفهم عمومی انگاشته میشد، عده ـ ای از جوانان نویسندهٔ فرانسوی با انتشار آثار ادبی و هنری به زبان ملی خویش ، آغازگرجریان نوینی از ادبیات ملی گشتند ودر ادامهٔ رخدادهای فرهنگی تاریخ ، ما دیدارگرو شاهد توجه ونگرشی روز افزون به جنبه‌های فولکلوریك فرهنگی ایم واین خود

نمایشگر بروز نظرات و اندیشه‌های برین و متکاملی است که به بازسازی جوهره‌های بنیادین جامعه ، خواهد انجامید . در تفسیر و تعبیر فرهنگ عمومی ، اعتقاد برخی براینست که :

« فرهنگ ، تمدنی است خاص یك خلق یا یك‌ملت که‌هیچ خلق و ملت دیگری در آن شرکت ندارد. مهر این خلق یا این ملت ، بنحوی پاك نشدنی بروی این فرهنگ ،خورده است . اگر بخواهیم این فرهنگ را از بیرون توصیف کنیم ؛ میگوییم : مجموعهٔ ارزشهای مادی ومعنوی که در طی‌تاریخ ؛ توسط یك جامعه بوجود آمده است . البته مقصود از ارزشها ،عناصری گوناگونند ازفن گرفته تا نهادهای سیاسی وازمفاهیمی‌اساسی چون،مذهب‌وعلم‌وزبان‌گرفته‌تا عواملی‌زودگذر چون مدوهنر. »

... البته شناخت ویژگیهای ادوار ممتاز فرهنگ ایرانی نیز ،در خور اهمیت گسترده‌ای‌میباشد ...

خودکاوی وجستجوگری «منی»اصیل

هوای « شدنی تازه » درسرمانست وآتش عشقی سرکش وامید آفرین درفضای دلمان ؛ مشتعل . از « سردی یأس آورحال » ، توان رفتن به کانون گرم « خودیابی » هنوزهم هست که : باید گریختن ازاسارتهایی چنین دهشت انگیز . . . وبایدکه‌امیدی‌نوین بیافرینیم‌ومفهوم عینی یك انسان متحرك وجاوید را مصور سازیم

واینهمه را گرچه بروی چنین صفحه‌ای نتوان نگاشت، اماتا انتهای امکان میتوان یافته‌هاوساخته‌های ذهنی را قدرت پروازبر فراز دیگراندیشه‌هاداد، که این‌خود، زایندهٔ جوششی حیاتی است. حاشیه رارهـــا کنیـم ،کـه نه مجـــال پـرداختنـی وسیـع ، بـدانگـونـه که پردهٔ استتار « متن » و« فریاد »و«حماسه»باشد؛ درکفمان است ونه سخنی اینچنین ،لازم ! ...

...که باید از حماسه‌ها ،شعرهاآفرید واز تـاریخ، فلسفه‌ها دریـافت واز روان انسانی به چشمه‌ای زایارسیـد وقلمرو انسان‌و جهان‌راروشنگرانه کاویدواین‌خوددرصدررسالتهای‌راستینمان‌است!

بهرحال باید به کار کاوش « انسان » نشست‌وبه جستجویش، که‌بس ناپیداست !؟ و براستی نیز...

پس بیایید، تااصیل مایه‌های‌فرهنگ وتاریخمان را، نابخرـ دانه ازدست‌ننهیم‌و آن نکنیم که بقولی ؛« خری‌که در پوست شیر برفت » کرد.به تعبیر آن شاعر بیدارفکر:

ایخدا این‌خلق، عطرمشک رابینندوباز
با گل افیون ؛دماغ‌خود معطرمیکنند

بهر حال ، آخرین سخن اینکه ،به نگاشتهٔ«اندیشمندی»:

« ... باید پذیرفت که اکنون دورهٔ قیـامی است دردرون . در این خلوت خارجی ، اگر درتن هرکدام مـا آدمی بیدار شد و بیناشد که حسابها از کجا غلط بوده است ، آنـوقت حـرکت ! **دیگری پدیدخواهد آمد ! ...»** ...

ای گروه پاك‌مشرق، هند وایران، ترك وچین
بر سر مشرق زمین، شد جنگ درمغرب زمین
در اروپا ، آسیـــا را لقمـه ای پنداشتند
هر یك انـدر خوردنش ، چنگالها برداشتند
بیخبر کاخـر نگنجد کـوه در حلقـوم کاه
گرکه این لقمه فرو بردند روی من ؛ سیاه
یاد ازآن‌عهدی‌که درمشرق، تمدن؛باب بود
وز کران شرق ، نور معرفت پرتاب بود
یادشان رفته همان هنگام در مغرب زمین
مردمی بودند همچون جانور؛جنگل نشین!؟
از همین رو ، گله گله مـی چریدندی گیاه
خیز ای مشرق زمینی، روز«مغرب» کن‌سیاه
تا نخواهد شرق ؛ کی مغرب بر آید آفتاب
غرب‌را بیداری‌آنگه شد؛که شدشرقی‌بخواب

غرب و غربیگری!؟

اساس تمدن وفرهنگ غرب

چون عرب اندر اروپا پر گشاد
علم وحکمت را بنا دیگر نهاد
دانه، آن صحرانشینان کاشتند
حاصلش افرنگیان بر داشتند
«اقبال»

جوهرهٔ اساسی فرهنگ غربی، که آفرینشگر تمدن صنعتی جهان امروز باختر بشمار میرود، مایه های اساسی وعینی خویش را از فرهنگ گرانقدر وپرنفوذ شرقی، اقتباس نموده است واین خود، به تنهایی نمایشگر استحکام زیربناهاونهادهای اولیه ونخستین تمدن وفرهنگ غرب ـ که اکنون دچار بحرانی بیسابقه وویرانگر ریشه های ارزشهای اصیل انسانی وضابطه های فطری وحقیقی بشری گشته است ـ میباشد. شك نیست که جریانات پرتحول معاصر، که هریك در زمینهٔ تحصاری خویش؛ زایشگر حرکت وآفرینندگی است، ازریشه هایی نی ومستحکم که درمحصول تلاش مشترك وانسانی نسلهای پیشین ـاجای دارد؛ مایه میباید. مطالعه وپژوهش تأثیر مستقیم و بنیادی ندیشه وتمدن مشرق زمین، که باظهور وتکامل فرهنگ وتفکر سلامی ومذهبی، شکوفا نتر گشته بود ونقش خلاق وویژه ای که ـرق وغرب را بهمکاری وهمسازی فراخواند، درواقع بررسی صل جنبش انگیز ودیرمانی ازتاریخ انسانی است که دربرگیرندهٔ

انقلابات علمی و صنعتی وسیاسی جوامع متحول معاصر ، محسوب میگردد .

برخورد وتماس رویاروی اندیشهٔ اسلامی شرقی و قالبهای فکری مسیحی وغربی ، درجریان جنگهای دراز آهنگ صلیبی گزارشگر آغاز رخدادی سترگ وانقلابی عظیم درفرهنگ وصنعت وجامعهٔ روبه توسعهٔ غربی ، بشمار میرود . ازآنهنگامهٔ حماسه آسای نفوذ شرق درپهنهٔ گستردهٔ باختر که با تسلط یابی براسپانیا (اندلس) ـ آن سرزمین شکوه هنری وعلمی ـ آغازیدن گرفت و ازآنزمان دراز آهنگی که غربیان به سرقت آثار نبوغ وهوش اندیشمندان و پژوهشگران مشرق زمین ، دست گشودند وفراهمساز زمینه ها و پشتینه های تحول صنعتی وعلمی خویش گشتند ونابخردانه دیده بر نقش دیر پای علم وهنر شرق دربنیانگذاری یافته هاو ساخته های خود ، فرو بستند ، تا اینزمان که دیدارگر خواهشگریهای شرق خاموش ! وتقلیل توانهای فکری وزایندگیهای معنوی آنیم ، اگر براستی بنگریم ، دوران دل آشفتگیها ، خود ستیزی ها ، واقع گریزیها و زمان ناآگاهیهای ناخواسته ای است که شرق رادرمیان گرفت و درونمایه های راستین ومردمی اش را به ورطهٔ نیستی ، راه نمود . افسوس که بنیان بیان براختصارو ایجاز است وهمهٔ آنچه را که باید به فریاد بلند گفت ، در این مختصر ، نتوان ...

وای ، آن دریا که موجش کم تپید • گوهرخودرا زغواصان خرید

وبهرحال، این بیان بحق آمیختهٔ یك فیلسوف هندی ، صاحب مصداق است که : « مردم به طلایی که خـوددارند بصورت بـرنـز مینگرندوبرنزبیگانگان راطلا میانگارند! »

دیگرزیرسازهای توانمندی غرب

قدرت یابی علمی وصنعتی غرب را درهدفمندی اموروکنشها وهماهنگی کرداورورفتار اجتماعی و زمان ـ آگاهی وکوشش ؛ بجهت انطباق باشرایط دگرگون گشته وطبیعی ، استحکام و فزونی مایه‌ها وتجربه های علمی وعملی درزمینه‌های متنوع دانش وحرفه وفن و رشد فزایندهٔ مهارت فنی ، آگاهی علمی وتوانهای تجربی و... وسرانجـام؛ چپـاولگری دیرینه سال فکر وفرهنگ و اقتصاد شرقی ، میتوان به جستجو گرفت .

« قدرت غرب، بر اساس چپاول وکشتار ناجوانمردانهٔ سفیدـ پوستان ظاهر شده است. توانمندی اکنون غرب ،متکی براستثمار ملتهـای سه‌قاره است ... رنگ‌پـوست ،بهانه ودستاویزی کاملا استعماری برای گشایش راههای استثمار فـزونتر ،واقع افتاد . اقلیتی سفید پوست؛ بالغ بر ۵۰۰ سال به‌تاراج هستی وذخایر فکری و مادی بیش ازدو سوم مردم جهان، پرداخت... باید به نخبه‌ها وگـویاترین حوادث دردناك تاریخ نگریست و اهم آنان رااز دل اعصاروتاریخ بیرون کشید، هنوزهم از «کریستف کلمب» ماجراجو

وشیادا در کتابهای درسی، چهره‌ای ملکوتی می آفرینند؛ ازادبایشان، نیمه خدایان افسانه ای میسازند . پنج قرن تاریخ غرب ، افرادی چون « هنریش دریانورد » ، « کریستف کلمب کاشف » ؛ « پیسارو تومسون »، « کارل پترز » ، « استانلی زمین خوار»، « ویلهلم دوم»، « ناپلئون » ، « لئوپولد » و بالاخره « آدولف هیتلر » راارمغان بشریت کرده است ! » (۱)

اینست که غرب ، از آهنگ شتابندهٔ رشد وتوسعهٔ صنعتی بر خور دار میگردد و شرق، به فراموشی نیازهای اجتماعی ومادی وعدم آگاهی بر شگردهای فنی وحرفه‌ای نوین وراههای رفع موانع اقتصادی وسیاسی خویش، گرفتار میاید وازکاروان خیزندهٔ جهان نوین بشری؛ جای میماند . به تعبیر «اقبال» :

شرق ؛ حق رادید وعالم راندید
غرب ؛ در عالم خزید؛ ازحق رمید

...ونیز ، اینچنین است که قدرت تکنولوژیك وماشینی غرب، برسراسر پهنهٔ مشرق ، استیلا یافته واساس استقلال اقتصادی و فرهنگی ملل این سامان‌رادر هم فرومیکوبد واز حاصل بی‌عدالتیها ،ستمها وغارتگریهای خویش ؛ به رفاهی مادی؛ آنچنانکه در اینسو ، اقشار گسترده ای از باصطلاح روشن اندیشانمان ! را بخود دلبسته نموده ، دست می یازد وهمچنان پنجهٔ مرگبار خویش را برحلقوم موجودیت ملل توسعه نیافته ، می فشرد.

---

۱ - سفید ها چه کردند ؟

راه رهایش

ای اسیر رنك ؛ پاك از رنك شو
مؤمن خود ؛ کافر افرنك شو
« اقبال »

فراهمسازی‌امکانات زنده‌وعینی رهایی‌از یوغ‌غربیگریهای افراطی ـ که‌درفرجام، استقلال‌زمینه‌های‌فکری و فرهنگی، اقتصادی واجتماعی وسیاسی را از هم میپاشد و دعـوتگر توسعهٔ نفوذ همه جانبهٔ غربی است ـ وجمع بندی‌کلیهٔ شرایط ومقدمات، همراه با ایمان وشناختی راستین؛ازکم‌وکیف امورمربوط بدان، هموارگر راه رهایشی قاطع واصیل است ...

آنچه به نفوذ غرب، دامن‌میزند و استیلاگریش را استحکام می‌بخشد، صنعت گرایی ملل درحال توسعه ـ که نیازی بنیادی و اساسی بمنظور رشد و بالش اقتصاد اجتماعـی، بشمار میرود و اساسیترین‌مقدمهٔ‌توسعهٔ فنی واجتماعی است ـ میباشد، که‌نه‌میتوان، به فراموشی وخیال زیانمندی سپردش و نه عقلایی است‌که‌جمیع دروازه‌های جامعه را بروی آن و لوازمات و مقارناتش گشود! اگربدین شیوهٔ راستین، به نیکویی بیاندیشیم وبه مطالعهٔ کاربردها و عملکردهای حقیقی‌اش بنشینیم وصنعت پیشرو را ، منهای فرهنگ ماشینی غرب، پذیرا گردیم، به‌نخستین مرحلهٔ توفیق‌درامر رهایی؛

دست یازیده ایم !

حال، بقول آن «اندیشمند» که از «غرب‌زدگی» بعنوان «ارمغان وسوغات ماشین»، سخنها دارد، بپردازیم که میگوید :

« اجازه بدهید ؛ غرب زدگی را چنین تعبیر کنم : مجموعهٔ عوارضی که در زندگی و فرهنگ و تمدن و روش اندیشهٔ مردمان اینسوی عالم ؛ حادث شده است ، بی‌هیچ زمینهٔ تاریخی و بی‌هیچ سنتی ، بعنوان تکیه‌گاهی و فقط بعنوان سوغات ماشین ، یا بهتر است بگوییم بعنوان جانشین مقدماتی آن وروشن‌است ؛ اگر پس از این تعبیر گفته شود که ما وقتی ماشین را داشتیم یعنی ساختیم ، دیگر نیازی به سوغات آن نیست ، تا بمقدمات و مقارناتش باشد پس غرب زدگی ، متخصصهٔ دورانی است که ما هنوز به ماشین دست نیافته‌ایم و رمز سازمان آن و ساختمان آن را نمیدانیم . غرب زدگی ، مشخصهٔ دورانی است که ما به مقدمات ماشین ؛ یعنی به علوم جدید و تکنولوژی ، آشنا نشده‌ایم ، مشخصهٔ دورانی که به جبر بازار و اقتصاد ، ناچار از بکار بردن ماشینیم ... »

*

شب ما روز نگردد زمه باختری
تا چو خورشید به خاور نزنیم اختر سرخ

در قلمرو فرهنگی ، جوهرهٔ دفاع ما از اصالتهای ملی و آموزشمایه‌های فرهنگیمان ؛ ضرورتاً میباید بر آگاهیها ، شناختها و ایمانهایی سترگ اتکاء داشته باشد و در این خصوص ، به تبلیغ و ترویج و آموزش دستور العملهای موردنیاز ، بمنظور تجهیز عمومی برای مقابله با هجوم جوانب و مشخصات منفی فرهنگ و تمدن غربی ، نیازی

بنیادین واحتیاجی اصولی است .پاسداشت ارزشهای سنتی و فرهنگی وملی ؛ رسالتی است که پیگیری بیدریغ آن ازضروریات این مرحلهٔ حساس ازحیات فرهنگی ماوهمچنین ، بسیاری ازکشورهای آسیایی وآفریقایی است . به نموداری ازچنین نیازی در آفریقامینگریم :

« ما کشورهای آفریقایی ، برای حفظ شخصیت فرهنگی خودمان چند راه داریم : دردرجهٔ اول باید فرهنگ سنتی خودمان را زنده کنیم ، زیرا ، این فرهنگ ، سالها نفی شده استوبما گفته اند که تمدن نداریم ! در ضمن زنده کردن ، باید این فرهنگ را تجدید کنیم ؛ زیرا در دنیایی متحول ، زندگی میکنیم و در سنن ورسوم ما مسایلی وجود دارد که رسیدن به پیشرفت را مانع میشودو یامخالف پیشرفت است ، باید جرئت از میان برداشتن این عوامل منفی را داشته باشیم ؛ تادر جریان امروزی فرهنگ وتمدن ، قرار گیریم . درعین حال باید شهامت وآمادگی بهره جستن از تکنیك را هم داشته باشیم .از سوی دیگر، بهضد این تمدن تکنیکی که ممکن است خطری برای روحیه وشخصیت اولیهٔ ماداشته باشد باید آگاهی داشته باشیم .خلاصه اینکه ممالك در حال رشد یا ممالکی که سابق؛ مستعمره بوده اند باید با عوامل دینامیك تمدن ، خود ؛ پیشرفتشان را مشخص کنند . » (۱) ...

بدین ترتیب ؛ بهره یابی مثبت وسازنده از سنتها، آداب وعادات واعتقادات عمومی موجود در جامعه ، بمنظور سازندگی وآفرینش ارزشهایی نوینتر وخلاقتر وهدایت پویش وتلاش اجتماعی ،ثمر- بخش ترین رسالت راستین اجتماعیمان است . تذکر این نکتهٔ

---

۱ ـ لحظه های کوتاه ... ص ۹۲ ـ ۹۱

روشنگر، ضرور است که: درجهان سوم سخن از نوع ویژهٔ فرهنگی است که از آن به «فرهنگ سکوت» تعبیر مینمایند، و محتوای حقیقی آن اطاعت وتسلیم جبری، عدم نوجویی؛ سود جویی مادی واندیشهٔ استخدام همه چیز در بارگاه ثروت وقدرت، میباشد!... باچنین فرهنگی نیز باید ستیزید! ...

خیز و از کار امم بگشا گره نشئه‌ی «افرنگ» را ازسربنه

ویژگیها وفرجام غرب

اندیشمندانی که به تشریح وبازنمایی ویژگیها وفرجام تمدن و فرهنگ باختری، پرداخته‌اند، عبارتند از:

«نیکلا دانیلوسکی» روسی، «اسوالداشپنگلر» آلمانی (۱۹۳۶ - ۱۸۸۰ م)، «آرنولدتاین بی» انگلیسی (۱۹۷۶-۱۸۸۹م) و ... هر یك از اینان، به‌بررسی جوانب گوناگون تمدن غربی وآینده نگری وفرجام بینی بنیادها وویژگیها وآثار آن پرداخته‌اند. برخی دیگر ازپژوهشگران نیز؛ باتحلیل مسایل ومشکلات فراروی تمدن وفرهنگ غرب، به کمداشتها ونارساییهای گستردهٔ آن، نظر انداخته‌اند.

درکتاب «وسوسهٔ غرب» آندره مالروی فرانسوی (۱۹۷۶ - ۱۹۰۱ م) چنین میخوانیم: «کتاب وسوسهٔ غرب، برای این نوشته

شده است که تضاد آرمانها وسوداهای غربی ، باوارستگی جهانی شرق ، که مالرو آنرادر خاوردور ، عمیقاً احساس کرده بود ، نشان داده شود .قصد مالرو ، ازاین کتاب اینست که فرهنگ وتمدن اروپایی را که خود ، اسیر آنست با مقابل نهادن آن با فرهنگ شرقی ، روشنتر وواضحتر ببیند » (۱)

« گوستاو ولاگوس » میگوید :

« من معتقدم ، غرب بابحرانهایی روبروست که روی ارزشهای انسانی ، تاثیر میگذارد. غرب درمورداصالت سیستمهای سیاسی واجتماعی ، دچار تردید است . انقلاب اخیر فرانسه ، نموداری از همین موضوع است ونیز آشوب وعصیان جوانان آمریکا ... » (۲)

« اسوالد اشپنگلر» در کتاب خویش ـ انحطاط غرب ـ به نارساییهای تمدن وفرهنگ بورژوایی غربی میپرازد ودر انگیزه‌کاوی وشناسایی عوامل انحطاط غرب ، بر تضاد منافع فرد و جامعه ، پرولتاریا وبورژوازی ، تاکید فزونتری میورزد... اشپنگلر چنین مینگارد :

«فرهنگ باختری که در حدود سال ۹۰۰ میلادی در اروپای غربی برخاست « فرهنگ فاوستی » نیز نامیده میشود ، زیرا بنظر اشپنگلر، « فاوست » ، عیار آوارهٔ اروپایی که موضوع بعض آثار ادبی، مانند نمایشنامه‌های معروف « گوته »

۱ـ سخن ـ سال ۱۰ ـ ص ۸۴۸

۲ ـ لحظه‌های کوتاه ـ ص ۲۳

«مارلو» -Marlowe- است؛ نمودار بی غل‌وغشی است از انسان اروپای باختری . فرهنگ باختری در عصر « فرانکها» و « کاپسین ها »-Capetien- حکومت کلیسا قوام گرفت ، درقرن هفدهم بحداعتلاء خودرسید ورفته رفته رسراسر جهان پخش گردید وبراه افول افتاد . اکنون که بیش ازهزارسال از عمر آن میگذرد ، به‌نیمه زمستان خودرسیده‌است . پس نظر به مقارنهٔ تحولات فرهنگهای دیگر ،میتوان پیش‌بینی کرد که فرهنگ باختری درحین سه بلکه چهار قرن آتی قطعاً مضمحل خواهدشد . »(۱)

تنوع نظرات وعقاید اندیشمندان غربی و شرقی ، در زمینهٔ بزرگیهای چشم‌انداز آیندهٔ باختر ، موجب دشواری بیان قاطع و واحدی دراین‌خصوص گشته است. اظهار نظرزیرین، امرزوال تمدن غرب را محتوم‌میانگارد :

« دانیلوسکی، قائل بودکه فرهنگ اروپایی، مانندنه‌فرهنگ مگرمصری، چینی، آشوری و بابلی، هند وایرانی، یهود، یونانی، رومی‌وعربی، درکام زوال است . اشپنگلر؛ انحطاط فرهنگ اروپا امری محتوم شمرد: « الزامی‌است وغیر قابل تغییر ... یابایداین انحطاط را خواست ویاهیچ نخواست.» تاین‌بی از اضمحلال قریب وقوع تمدن اروپادم زد : در۱۹۱۴ فرهنگیان مغرب زمین؛ البته واقف بودندکه تمدنهای‌بزرگ دیگری از میان‌رفته‌اند... وبهرحال آنها افراد؛ بلکه جوامع نیزمیرنده‌اند ! » (۲)...

۱- درآستانهٔ رستاخیز -- ص ۱۱۸

۲- مرجع پیشین -ص۱۶۳

روشن اندیش ، به تعبیری شاعرانه :

کوشنده‌ای در کار خلق «خورشید فرداها» است!

... در یابندهٔ « عطشهای کویری » است!

... روشنگر « دراز راه چشمه ها » است!

* * *

... امید آنکه برنامه هایمان ، ازاین پس با

« حرکتها » ،

«حماسه‌ها» ،

« ستیزشها » ،

وعناصر فرهنگ زمانمان ، سازگار گردد

ودیدارگر دورانی شکوهمند باشیم که دیگر

«کجرویها» و « ناراستیها » . . . حیاتی دوباره

نیابند ...

گلگشتی درچشم اندازفرهنك روشن اندیشی

باور داشتهای روشن اندیشان

درونمایهٔ « دانستگی » های روشن اندیش ، تأکیدی است برضرورت « شدن » وتحققش ، پی‌آمدپیدایی خیزگاه‌همباوران !!

. . . نگرشی به راستای‌دید راستان‌پویا ، دیدارگرپیکره‌های باوری است به بنیادهای تحول اجتماعی و ایمانی به خاستنها... شناخت‌ژرفنگرانهٔ نهادهای فرهنگ حماسی« پیشتازان » وفرایافت جوهرهٔ پیامها و دعوتهایشان ؛ راه بازیابی راستین گمبوده‌های اصیلی است که دیرزمانی در مرکز ویرانگریها وتهاجم پیوستهٔ « استعمار » ، واقع بوده اند . . .

سیری در فضای پذیره ها ، گرچه خود ، شناسایی بازتاب ویژگیهای ساختمان فرهنگی‌وعینی‌جامعه‌است. نیزروایتگر رَوایی اِعمال رهنمودهای همبستهٔ کلیت تاریخ میباشد . جنبهٔ کیفی گرایشهای روشن اندیشان به انسان ؛ جامعه‌وتاریخ ، نمودار رسای‌موقعیت سازمان تولیدی و خاستگاه فرهنگ اجتماعی و مناسبات ایندو است . کمداشت آگاهی درخصوص ساختهای اقتصادی‌وفکری‌مرحلهٔ حاضر ، در تضعیف اساس‌بازنمایی دیدگاه مردم آمیزان، بسیاراثر گذارمحسوب میگردد . عدم درك عامترین

قوانین حاکم برروندهای اجتماعی ، مسانع بنیادین عرضه‌داشت آرمانهای راستین ونگره‌های اصالت بار است . بی توجهی به انگیزه های مؤثر درظهور رخدادهای‌تحول آفرین ، موجب کاهش سطح‌بازدهی کردارهای‌گروهی میگردد. تحلیل آزمونها وشوندهای پس‌افتادگیها وانحطاطها ، درفراخنای‌زمان واعمال بینشی‌هدفمند وژرفانگر ، اززمینه‌ها ومقدمات ضروری برنامه ریزی گسترده و دیر پای اجتماعی ، بشمار میرود ...

تحقق ایمان روشن اندیش‌به گذار از نظم‌مخدوش «اکنون» به«کام‌شهر» مردمی ، ره آورد پیگیری خیزشی سترگ در قلمرو « انگاره‌ها » و «رفتارها» است . بررسیدن قانونمندیهای اصولی «جهشها»درپهنهٔ روابط اجتماعی ؛ آغاز گرطراحیهای نوین وگیرا بمنظور هدایت پویشهای زایای پیشاهنگان ونستوهانی است که گرانبارسالتی انسانی را بدوش همت خویش دارند .

همروند نگرشی اینسان ، روشن اندیش به تحکیم اتکای راستین‌خودبرنیروهای‌انبوه‌خلق‌بعنوان‌نقش آفرینی‌قاطع‌درامرتجسم آرمانهای مشترك خیلتاشان مردمی ، همتی استوار میگمارد ؛ زیرا که‌وی؛احساس،توان، انتظاروحرکت خویش رااز گذرگاه بالشها و جوششهای خیل توانمند جامعه‌اش میبابد وسرودش را ، نگاهش را ، خروشش را ، رویشش‌را و روندش رانیز . . .

ازعمده ترین ویژگیهای باورداشتهای روشن اندیشان‌وسره-

مردان که درفزونی برد اندیشهٔ اجتماعی آنان ، بافتی حیاتی است ، استحکام و ورجاوندی علقه‌ها و پیوندهایشان درهر لحظه و زمانی ، نسبت به قوه‌ها و فعلهای کارگشای « مردمان » میباشد . راست - اندیش مردم آمیز است که جلوه‌های شکوه آفرین و پایستهٔ چنین وحدتی را با تلاشهای «مانا» و کوشندگیهای خستگی ناشناسانهٔ خویش ، ارائه و نمودار میسازد ... و...

گزینهٔ فکریش ؛ مبتنی بر دریافتی بیدارگرانه از « بودنها » و «شدنها» است . روشن اندیش ، به اقتضای محتوم رسالتش که انتقال آگاهی زنده و هسته‌ای ، به اذهان مشترك توده‌ها و رهبری ارزشهای فراروی و سازماندهی و پرورشگری استعداد های شکوفنده است ، به مطالعهٔ پیگیر « دیالکتیك آگاهی ، رهبری و رهایی » که بمثابهٔ رهنمود جامع تلاش اجتماعی و انگیزش گروهی بشمار میرود ، نیازی ویژه دارد . وی برسر احفاظ اصالت و ابستگی خویش در شرایط جابجائی نظامها و تغییر مسیر گروشها ، سخت کوشی است دیرمان ... و چنین کوشندگی یی ، همبر رهایشی راستین و آغازگر پویشی هدفمند تواند بود !

روشن اندیش با گروندگیهایش در ماهیت امر ، برشی به روندهای جاری بررسیدن و اندیشیدن در پهنه‌های مسایل مردمی ، وارد میآورد ؛ زیرا که او ستایشگر « اصالتها » و «ارزشها» و آفرینشها» است و . . . و در مجموع ، آشنای به دستاوردهای تاریخ و فرادهیهای

بزرگمردان آزمایشگراست . برآمد برازای‌جهان‌کاویش ، دعوتی است به فربودگردانیدن « خاستنها »و«خواستنها » . روشن‌اندیش، به‌تعبیری شاعرانه!کوشنده‌ای درکارِخلق « خورشید فرداها » ست دریابندهٔ « عطشهای کویری » ست . روشنگر «دراز راه چشمه‌ها» است و. . . باستاروبیستار. . . .

رسالتهای روشن اندیشان

خود پروری، درراستای نگرشی‌به‌کیفیت و کمیت نهاد ها وروابط واموراجتماعی، درپیشاپیش‌هرتلاش سازنده‌ای ـ بمراد تسریع‌بالندگیهاوکاهش تضادها وهنجاریابی«کنش‌رهبری» ـگام نخست روشن‌اندیش پیشاهنك است . شناخت مرزنهایی و ضرور عمل«خود سازی»، درپرتوتوجهی‌به‌محتوای‌عینی‌حادترین مسایل؛ پیچیدگیهای مصنوعی ! تشخیص حدود و قلمروهای نکات حیاتی و جریانهای انحرافی ! که ازاساسیترین عوامل بازدارندهٔ رشد فرهنگ اجتماعی میباشند ؛ سهولت مطلوب خویش را در مییابد پیمایش حد توان مادی وفرهنگی، در زیر سازی طرحهای‌سازندهٔ اجتماعی‌ـ که‌ازبازتابهای‌گیرای تعهد روشن‌اندیشی‌است‌ـعهده‌دار نقشی سترگ‌میباشد . . .

عینیت برداشت ونظرگاه روشن اندیشان اصیل ، گشایشگر

طریق فزونی ضریب آگاهی وتلاش مؤثر اجتماعی است . دیرپایی وتوفیق عمل یك گروه همروند ، مولود فربودی دریافت ، تحلیل انتقادی وپراتیك هدفمند آن میباشد. شناسایی «انتظارها» وارزشهای فرهنگی ، مسیر الزامی حرکت تکاملی تاریخ ، خمیره‌های دوران کنونی ، جوهره‌های خیزشها وتوفندگیهای جهان عصرما ، نمونش‌های حرکتهای عمده در روندهای اجتماعی وفهم اصالتها، بحرانها، «اسباب نشستنها» و «انگیزه‌های خاستنها» ودر فرجام، عرضه داشت مفهومی رسا از قوانین تحول وتکامل جامعه ؛ تصویری است کلی از مجموعهٔ رسالتهای روشن اندیشانی که به انگیزش باورداشتهایی اینسان ، پیگیر کوشندگیها ؛ در پهنهٔ عمل نیز میباشند ...

جلوه‌های انحطاط روشن اندیشی

جداگری تفکر از تلاش جمعی، انفکاك اندیشه از عمل ؛ روگرفتی صرف از الگوها وپویشهایی که در اسارت ویژگیهای موقع تاریخی خویشند ودر انطباقی جامع باکلیت کنشهای اجتماعی اینسو نمیباشند ، از بارزترین مظاهر انحطاط مذهب روشن‌اندیشی است .

فرجامشناسی دورگیری ازمشی عمدهٔ تاریخ ، موجب انصراف ازپذیرهٔ «یاس وشکست وافول» میگردد . طرح وارائهٔ رهنمودهای

سازنده‌ای در قلمرو سازماندهی وهنجار نهادهای اجتماعی که ضرورتا پیگیر راه«فرایازی»و گشادگی پهنهٔ «هنایش»خویشند، به اعمال ژرف بینشی عینی که فراگیرندهٔ ویژگیهای بایای شناختی علمی از روندهای گوناگون جامعه باشد، نیازی راستین و بنیادین دارد. انجام رسالتی اینچنین، خورندسره مردانی است نیك خیم... حاشیه نشینی رسوا ، چیستی کنشهای ایستای « از رشد ماندگانی » است که کششهای رفاه، توجیه‌های منطق‌زده! و... ازسخت کوشی ونستوهیشان، جلوگیرگشته و به پویشهای ناسالم دیگری، همچون «چخیدن»واداشته است. سَختن هوده‌های بدسگالی و کجراه‌پویی، شوند بازگشت به بن‌مایه‌های اصیل دانش ودیدگروهی میباشد.

پژوهشی بایسته ، درقلمرو « شکل شناسی انحطاط روشن نگران» وتحلیل چرایی هریك از موارد منفی موجود؛ دراندیشه و عمل«روشن‌اندیش‌نمایان»دغلکار! وانگیزه‌های«دیگرشدن»محتوای طبقاتی وموضع گیری و کیفیت وابستگی آنان . . . بازگشای راه شناسایی عمیق بنیادهای «آشوبگرایی» ، تعاون و سازش طبقاتی وانزواو«عبث‌گرایی»و...- بعنوان‌نمودارهای‌برازای‌واپس مانی واغتشاش ذهنی وگریزاز تعهدات مردمی واختلال ؛ دررهبری وفزونی میزان«آسیب پذیری‌اجتماعی»وگرایش به ادامهٔ‌حاکمیت امور ناسالم، درمیان قشر روشن اندیشانی که روابط و بافتهاو ساختهای فکری‌وفرهنگیشان، محصول طبقهٔ متوسط جامعه‌میباشد- بشمار میرود.

عدم اعمال شیوه‌های مناسب مدیریت گروهی؛ بمنظور تبیین ورهبری امر تکامل اجتماعی، تقلیل گر بازده «تلاش وستیز» وموجب گسستگی رشته‌های تمرکز وتشکل نیروها ونهاد های مردم آمیز است و درفرجام، به‌عاملی اثرگذار در تثبیت موقعیتهای ناموزون و مناسبات وشیوه‌هاوشگردهای سیاسی، اقتصادی وفرهنگی نارسا مبدل میشود!

مطالعهٔ درونمایهٔ بیمارگونهٔ مفاهیم فکری ونمودهای عملی خیل ازخودبیگانهٔ روشن اندیش مآبان، نشانگرمسخ ارزشها واعتبارات اجتماعی، نارسایی تحلیل مسایل عینی، بازمانی ازراه امیدوخیزش، توسل به دستاویزهای کاوالک در اثبات موقعیت پوسیدهٔ خویش، غرب یاشرق ازدگیهای مهوع وافراطی، کناره‌گیری ازشناسایی روندهای اجتماعی وعدم دخالت سازنده و انسانی درجریان امور، خود - کشیهای فکری وعملی از طریق گرایش به باورهای یأس آمیزو آکمند، پرگوییهای قالبی و عرضه داشت اندیشه‌ها (یا سر-گرمیها!) وشکلکهای اعتقادی؛ درقلمروشبه‌روشن اندیشان مصلحتی وناسره‌آموزان دشمن کیش هوسکاردروغمایهٔ بدخیم، میباشد...

تأکید برعدم قابلیت تودههای مردم وکمداشت نیروهای آگاه ونستوه؛ که‌یارایی انتقال مواریث خلاق «فرهنگ جهشها» را به قلمروذهن وعمل ملت خویش، دارا باشند، رسالت گریزی وواقع ستیزی بادانشانی که زمینه‌های بایسته وبالقوهٔ روشن اندیشی وآگاهی برویژگیهای فرهنگی واجتماعی آنان رامیتوان؛ سرآغاز

گرایشی مشترك وایمانی بـه بایایی عمل ، برشمرد ونیزموجودیت انحرافاتی درمحدودهٔ باورداشتها و اعتقادهای گروههای روشن‌ـ اندیش جامعه که ضرورتاً عامل‌زایای انصراف‌ازمشی‌ها وکنشهای راستین‌ـ وفربود یکه‌پهنه وسیع وگسترده‌ای ازخواستها وگروشها ونیازهای مردمان را در بردارد‌ـ واقع میشود، از جمله مجموعهٔ دستاویزهایی است که سیمای جوهرهٔ هریك به غازهٔ ریا ،کجراهی وتوجیه گریِ کم بینی ها و بدکاریهای فردی و گروهی ، آراسته می‌باشد ! !

نکتهٔاساسی، که گزارشگری فاجعهٔ گمبودگی روشن‌اندیشان اصیل ودعوتگران پولادین‌وزخمداران توانمندِ مردم‌آمیزرامتعهد است،وجودکژیها وناراستیهای‌ویرانگری‌است که به‌تزلزل مبانی « سخت جانی » و«شب افروزی» و « دریادلی » و «رزمندگی» و تضعیف بافتهای اعتقادی و کاستی میزان صوابدیدی میانجامد و پیوستگی نوخاستگان دردمند را ، که بمراد نیل به «آبادبومی» که ازاشکال‌گونه‌گونِ استعمار واستثماروهرگونه‌فریب وتبعیضی که به انکار عملی حقوق واراده وهستی دیگران بپیوندد، پاك و بدور باشد؛ ازهم میگسلد وجلو گیر وحدت‌عمل‌تمامی پاکمردان ودیرپایانی است که«هم پیمان» گشته‌اند تا «کام شهر ظفر انگیز» رابی نهند . . .! ؟

دریافت دقیق گمراهیهایی‌اینچنین، تقلیل‌گر توانها،وعرضهٔ راه برین وحدت؛ستیزو رهایش، بمثابهٔ ضروریترین‌نیازاین مرحلهٔ

ویژه از تاریخ تحولات اجتماعی ، از ارکان مقدم آگاهی به ارزشها و ابتکار تغییراتی حیاتی وزیرین درملاکها ومعیار ها و نشانگری اصولیترین طریق تکامل تمامی نهادهای مؤثر اجتماعی و راهساز تحقق آرمانهای راستین وانسانی است . . .

*

بازگشایی عقده‌های خصوصی وآنرا دردها ونیازهای بنیادین اجتماعی؛ انگاشتن وباز نمایاندن، شاید، تنها آفرینندگی و اثر گذاری « حاشیه نشینان خود باختهٔ دوران ما » باشد، واین نکته ؛ براستی که درخور پژوهیدن است . . .

برانگیختگیها، مأموریتها ومبعوثیتهایی که درفراسوی عرضه‌های ظاهری و نمودهای رخشای دعوتگران نسل و عصر ما در بالندگی اند، ویژگی عمده‌شان در پیگیری هدف واحد واز پیش فراهم گشتهٔ واقع ستیزانی است که خود ، پروردهٔ خواستهای ایستایی اند . . . که بازتابهایی ازآن نمودار است . . .!!...

گرچه سخن، آمیزه‌ای از روشنگری و ابهام‌گشت اما بازساز نظرگاهی است که‌از فراز آن به رسالتهای آگاهان بتاریخ، میتوان اشارتها نمود !

*

هدف آنست که نسلی بیدار و پیش‌نگر بیافرینیم؛ درپس فزاگیری آموزشهای پویندگان «راه شدنی انسانیتر و خیزش آفرینتر»... نسلی که در برش پدیده‌ها، ساخت درونی تفکر اجتماعی و شیوهٔ عمل «پیشتازان» را جستجو مینماید و جویای عینیتی است که معمار شعوری آفرینشگر و «مانا»ست و روشن آنکه؛ بر بنیاد نوجویی سر آن دارد که رهنمودی در نهایت رخشایی و پویایی، راهنمای پراتیك خویش سازد و چون، روشن اندیشان و جلوداران «حرکتها و هجرتها»، «بودنهای آموزگار» رامی‌شکافند و ژرفای غفلتها! و ماندنهای مردمان را نیك مینگرند، پویشی نوین را درسایهٔ نو ـ آوریها و آرمانهای سازنده، آغاز میکنند و دیگربار، اندیشهٔ راستین زندگانی را آزمون مینمایند . . .!

اما گفتنی اینست که با دور گیری از خشك اندیشیهای جزم‌ـ گرایانه و درعین وسواسی عالمانه در آیین یابی و اندیشه پردازی؛ امکان رخداد خطاها نیز بسیار است و مهمتر ازهمه، «خلط نوها و کهنه ها» و عدم شناخت روشنگرانهٔ موقعیت آندوست و همین نقطهٔ آغاز تجدید نظرها و تأملها تواند بود.

پس نگاهی به کارکردهای عملی و حوزه های دعوتگرانهٔ تئوریهای اجتماعیمان، به شکل نشستهای پیاپی «انتقاد و انتقاد از خود»، دافع مانعهایی است که درمسیر کار آییهایمان و هماهنگ یاکارورزیهایمان؛ جلوه‌گری مینماید. البته عقاب هر انتقادی؛

نباید باصطلاح، «لینچ کردن!» مقرر گردد!! نادیده‌انگاری هنجاری اینچنین، زحمت افزای پراتیك اجتماعی است.

نگرشی به خصلت تکامل طلبی و فرایازی انسان، موجب تداوم تأمل در شناختها و فرجامِ عملکردها میباشد. فربودی هر رهنمودی را با پژوهش سرگذشت تاریخی اش و جوانب منفی و مثبت اثرگذاری‌اش درعمل، و انعکاس دادن به تصویرهای ذهنی و آرمانگرایانهٔ آن؛ میتوان آزمود. «مطلق آیینی»؛ شیوه‌ای نابخردانه درکار گروهی و موجب سازمان شکنی کنشهای گیرا و آفرینندهٔ ارزشها، بوده وهست. گزینش راه تأمل در باورداشتها، درنگ‌ـ ناپذیر، اصالتها راحفظ میکندواز آسیب پذیری آرایشهای‌سازمانی میکاهد ...

دنباله‌گیری‌الگوهای‌ناساز وابستگان بـه فرهنگهای پوسیدهٔ غربی وتشدید فرهیختگی واطاعت کورکورانه و جبری، شکنندهٔ رابطه‌های درونی؛ ومؤثردرموقعیت‌بنیادهای‌ایدئولوژیك است ...

وآیا براستی، روشن اندیشان ما که باید امتیاز اساسیشان تعیین وتشخیص «پیام»، «راه» و «هدف» باشد، اینچنین اند؟!...

اندیشه؛ در ساخت اقتصادی واجتماعی فرهنگ ملی ودرك ژرفای زیرساختهای فکری مردم ـ بعنوان‌پشتوانه‌های عینی‌ومتکای عمل‌اجتماعی؛ ضروریترین امری‌است که‌بایددرآغاز دستورالعملها و برنامه‌ها؛ جایگیرد. در فراسوی «وهم آفرینیها»؛ باید به قوانین

عینی تکامل و تحول اجتماعات، نظری بس دقیق افکنده، به انعکاس دادن خواستهای راستین، در «طرحها» و «اقدامها»، همت گماشت. با تحلیل «آورده‌ها» و فراگیری آموزشهای علمی و تجربی دیگران خشماهنگیکه «رسالت بیدارگری» را به پاسداران «حریم انسانها درتاریخ» آموختند؛ به «بودنهایمان» بنگریم و «راه شدنی انسانیتر» را هموار سازیم ... !

باکوبندگی «ایمان وجهاد» مان، «نشیدآفرین» وفغانگر استوار دورانمان باشیم. به‌توانها وامکانهایمان گستردگی بخشیم وبکوشیم تااز اتلاف وبیمایگی نیروهای انسانی این نسل، جلوگیریم واز دروغسرایی ودشمن دلی، گام به‌فراخنای «جامعه‌ای توحیدی» نهیم واز آشفته رایی بپرهیزیم ...

رهنمودهای فوق را درخدمت «سازماندهی» توانهای هنر-زایمان واجرای ایده‌های تکامل گرایانه‌مان، برای ساختن اندیشه‌ای پایدار؛ ملت وفرهنگی بالنده، قرار دهیم.

زیبنده است که اشارتی اینچنین کوتاه، در برهه‌ای اینسان که اندیشهٔ ابقاء اصالتها وبازماندهای فکر و فرهنگمان، ضرورتی ویژه یافته، اثرگذار واقع افتد، وطراحان اندیشمندمان را بـه نگرشی نوینتر در «بودنها» وپیشینه هایمان، هماهنگ سازد ... امید آنکه برنامه هایمان از این پس با «حرکتها»، «حماسه‌ها»، «ستیزشها» وعناصر فرهنگ زمانمان، سازگارگردد وشاهددورانی شکوهمند باشیم که‌دیگر، «کجرویها» و «ناراستیها» ... حیاتی دوباره نیابند ...